

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، شماره ۲۷ (پیاپی ۲۴) بهار ۸۹

روانشناسی درد در شعر نادر نادرپور* (علمی - پژوهشی)

دکتر مهدی شریفیان

دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده

«نوستالژی» یک اصطلاح روانشناسی است که وارد ادبیات شده است و به طور کلی رفتاری است ناخودآگاه، که در شاعر یا نویسنده بروز می کند و متجلی می شود. ناخودآگاه جمعی (collective unconscious) در روانشناسی یونگ عبارت است از: «تجربه های اجداد ما در طی میلیونها سال که بسیاری از آنها ناگفته مانده است و یا انعکاس رویدادهای جهان ما قبل تاریخ که گذشت هر قرن تنها مقدار بسیار کمی به آن می افزاید. این مقاله پژوهشی است درباره «روانشناسی درد» که به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد در شعر «نادر نادرپور» بررسی شده است. در بخش خاطره فردی به غم غربت و دوری از وطن به عنوان حسرت برگزیده و در بخش نوستالژی اجتماعی تحت عنوان شاعران و خاطره جمعی به دلتنگی شاعر برای اسطوره های ایران با ذکر شواهدی پرداخته شده است.

کلید واژه ها: غم غربت در شعر، روان شناسی درد، شعر معاصر فارسی، نادر نادرپور، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

نادر نادر پور در سال ۱۳۰۸ در تهران متولد ، و در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ التحصیل شد. او به تمامی نماینده شعر «رمانتیک» در حوزه «موج نو» است. تصاویر زیبا، ترکیبات بدیع و زبانی نرم از ویژگیهای شعر اوست. آثار شعری نادرپور به این شرح

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۱۲/۲۱

* تاریخ ارسال مقاله ۸۵/۹/۲۱

آدرس ایمیل: dr_sharifian@yahoo.com

است: چشم‌ها و دست‌ها (تهران، ۱۳۳۳)؛ دختر جام (تهران ۱۳۳۳)؛ شعر انگور (تهران، ۱۳۳۶)؛ سرمه خورشید (تهران، ۱۳۳۹)؛ با گیاه و سنگ نه، آتش (تهران، ۱۳۵۶)؛ از آسمان و ریسمان (تهران، ۱۳۵۶)؛ شام بازپسین (تهران، ۱۳۵۶)؛ صبح دروغین (پاریس، ۱۳۶۰)؛ خون و خاکستر (لس آنجلس، ۱۳۶۷)؛ زمین و زمان (لس آنجلس، ۱۳۷۵)؛ و مجموعه اشعار (تهران، ۱۳۸۲). نادرپور به سال ۱۳۷۸ در لس آنجلس رخ در نقاب خاک کشید. (افشین وفایی، ۱۳۸۶: ۸۶۲)

بررسی روانشناسیک اشعار نادر پور بویژه غم غربت در اشعار پایانی عمر او از جذابیت خاصی برخوردار است. غم غربت یا حسرت گذشته و بسیاری از مفاهیم مدرن روانشناسی، امروزه در ادبیات و تحلیل آثار هنری شاعران از جایگاه رفیعی بهره مند است. به طور کلی هر گاه فرد در ذهن و خاطره خود به گذشته باز گردد و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه همراه با لذت سکر آور شود، این همان Nostalgia است که در زبان فارسی آن را عموماً به «غم غربت» و «حسرت گذشته» ترجمه کرده اند.

آسیب شناسی روانی (psycnopathology) به رؤیایی اطلاق می شود که از دوران گذشته پر اقتدار نشأت بگیرد؛ گذشته ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه رو می شوند یا سلامشان به خطر می افتد یا به پیری یا مرگ می اندیشند، اولین واکنش آنها راهی برای گریز است؛ اما در بسیاری اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته ای را می کنند که در آن زندگی پرشکوهی داشته اند (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

غم غربت در مکتب ادبی رمانتیک

از اصول رمانتیک، که می توان تفکرات روانشناسی در آن ملاحظه کرد، اصل «گریز و سیاحت» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمانهای دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بالهای خیال از ویژگیهای آثار رمانتیک است (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۹۲). رومانتیک‌ها در سفرهای رؤیایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوبی هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی رسیدن به آن را دارد. این نوشتار برای «فردوس گمشده» اغلب با جستجو برای آنچه گمشده و از کف رفته، همراه است. از نظر لوکاج (Lokag) جوان «عصر طلایی»

رمانتیک‌ها نه فقط به گذشته متعلق است، بلکه هدف نیز هست و وظیفه هر فرد رسیدن به آن است (سه‌یر، ولووی میشل، ۱۳۸۳: ۱۳۳). یکی دیگر از بنیادهای روانشناسیک مکتب رمانتیک، «حسرت دوری از بهشت و روح ازلی است». در این حالت شاعر احساس می‌کند از اصل خویش دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریستان» زندگی می‌کند. شلگل (Schlegel) شاعر معروف رومانیک در تعریف این احساس می‌گوید: «روح در زیر بید بنان گریان، تبعید است. روح که جایگاه معنویت انسان است به دور از خانه و کاشانه پدری واقعیش در این دنیا زندگی می‌کند» (همان: ۱۳۱). این دیدگاه همان طور که الیاد در کتاب «اسطوره، رؤیا و راز» می‌گوید: در میان عرفای جوامع مختلف وجود دارد. در ایران قبل از اسلام نیز مانویان معتقد بودند «روح ما ذره‌ای از روشنائی است که در کالبد تیره تن اسیر شده، نی دور افتاده از اصل خویش است و باید به جایگاه اصلی خود بازگردد» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۲۱).

خاطره فردی

ری (Ray) در مقاله‌ای با عنوان «خاطره، فراموشی و نوستالژیا در خانواده درمانی» حس دلتنگی را مهمترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند (Ray, 1996.P.82). عشق و زندگی عاشقانه و سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تاثیر گذاشته هم خاطرات فردی است که تکرار آنها به خاطر نارضایتی از وضع موجود است و به ایجاد حس دلتنگی منجر می‌شود.

خاطره جمعی

موریس هالبواکس (M. Halbowax) جامعه‌شناس فرانسوی در کتابی با عنوان «خاطره جمعی» به مفهوم خاطره جمعی توجه می‌کند و می‌گوید: علی‌رغم شخصی بودن خاطره، آن را با دیگران تقسیم می‌کنیم. خاطره‌ای که به اشتراک گذاشته می‌شود، مقامی اجتماعی می‌یابد. اگر «من» نوعی می‌توانم خاطراتم را بازگو کنم به این دلیل است که بازگو کردن، یک عمل اجتماعی است. عملی اجتماعی که آنرا خاطره یکی را به خاطره دیگری متصل می‌سازد و چیزی را سبب می‌شود که می‌توان آن را «تبادل خاطره» نامید؛ یعنی همان چیزی که فیلسوف آلمانی دیگری آن را «پیچیدگی خاطره» می‌نامد؛ به

عبارت دیگر، ما به حکایاتی تعلق داریم که به لطف بازگو کردنشان گویی برایمان به صورت جمعی رخ می دهند.

شاعران و خاطره جمعی

یکی دیگر از جنبه های خاطره جمعی گذشته دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری هر قومی است و در هر نسلی هنرمندانی هستند که عهد باستان را از روزگار خود برتر می دانند و زندگی سنتی را به زندگی مدرن ترجیح می دهند؛ مثلاً برخی از مردم عصر رنسانس دلتنگی قرون وسطی را داشتند و شاعران عصر مسعودی، دلتنگ بخشش های عصر محمودند. یکی از شاعرانی که در باب خاطره جمعی ایران باستان حساسیت خاصی دارد، مهدی اخوان ثالث (م امید) است. اخوان در «آخر شاهنامه حکایت از رؤیای شاعری می کند که دوره زرین تاریخ قوم را به یاد می آورد و خود را در آن ملکوت گمشده می بیند: این شکسته چنگ بی قانون / رام چنگ چنگی شوریده رنگ پر / / خویش را در بارگاه پرفروغ مهر / طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت / با پریزادی چمان و سرمست / در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می بیند (اخوان، ۱۳۶۹: ۷۹) شاعر در ادامه به گذشته درخشان باستانی ایران اشاره می کند که امپراتوری ایرانی کرفوری داشته است.

ما فاتحان قلعه های فخر تاریخیم / شاهدان شهرهای شوکت هر قرن / ما / یادگار عصمت غمگین اعصاریم (همان: ۸۳)

روانشناسی دوری از وطن

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می شود (Thurber, 1999=P=88). فیشر (fisher) و هود (Hood) (1987-1988) احساس غربت را حالت هیجانی، انگیزشی، و شناختی پیچیده می دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش هایی را شامل می شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکانهای آشنا را در بر می گیرد (Archer, 1998 .P.407). اما آنچه در پیدایش احساس غربت در انسان نقش

اساسی دارد و اغلب روانشناسان نیز بر این باورند، همان جدایی از محیط خانه (وطن) است (tiburg, 1997, P, 802).

بیلیلی (Bellelli) و آماتولی (Amatulli) در مقاله « غربت ، مهاجرت و خاطره جمعی » توضیح می دهند که چگونه غم غربت با پدیده مهاجرت ارتباط دارد. آنان یاد آور می شوند که نباید این حس را به سطح فردی تنزل دهیم، بلکه این حس در « حالت جمعی » (interpersonal level) هم کار کرد دارد (همان : ۱۰۶).

ویژگیهای روانشناسی درد در نادر نادرپور

۱) وطن

نادر پور بیست سال پایانی عمر خود را در « دیار غربت » سپری کرد و همین امر سبب شد که « غم غربت » و « تنهایی » و « دوری از وطن » در بیشتر اشعارش بویژه مجموعه « خون و خاکستر » و « زمین و زمان » دیده شود. نادرپور در شعر « طلوعی از مغرب » از مجموعه « صبح دروغین »، که در سال ۱۳۶۰ در دیار غربت سروده شده است از غم غربت می نالد و وطنش را سرزمین کودکی خود می داند و شرح دلنگی خود را بیان می کند و حتی خورشید مغرب برایش سرد جلوه می کند:

اکنون درین دیار مسیحایی / بر آستان غربت خود ایستاده ام / شب بر فراز
برج کلیساها / تک تک، ستارگان را مصلوب کرده است / اما فروغی از افق
مغرب / بر آسمان یخ زده می تازد. / ... آه ای دیار دور / ای سرزمین کودکی
من! / خورشید سرد مغرب بر من حرام باد / تا آفتاب تست در آفاق باورم
(مجموعه اشعار: ۷۹۰)

شاعر ، خاک وطن را « خاک یادگار » و میهنش را « پاکتر و زلالتر از آب و آینه » می بیند:
ای خاک یادگار / ای لوح جاودانه ایام / ای پاک، ای زلالتر از آب و آینه! /
من نقش خویش را همه جا در تو دیده ام / تا چشم بر تو دارم در خویش
نگرم (همان: ۷۹۱)

سپس شاعر وطن را « کاخ زرنگار » و « بام لاجوردی تاریخ » می خواند و روشنی او را همواره رهبر و راهنمای خود می داند:

ای کاخ زرتنگار / ای بام لاجوردی تاریخ / فانوس یاد تست که در خوابهای
من / زیر رواق غربت همواره روشن است / برق خیال تست که گاه گریستن /
در بامداد ابری من پرتو افکن است / اینجا همیشه روشنی تست رهبرم.

(همان ۷۹۱)

در پایان این شعر زیبا، نادرپور «خاک وطن» را «زادگاه مهر» خطاب می کند و امیدوار
است که به میهن بازگردد و آفتاب کشورش را ببیند:

ای زادگاه مهر / ای جلوه گاه آتش زردشت /... یک روز ناگهان / چون
چشم من ز پنجره افتد به آسمان / می بینم آفتاب ترا در برابرم

(همان ۷۹۲)

در مجموعه «خون و خاکستر»، «سرگذشت»، «یاد دوست»، «چشم ها و دست ها» و «بر
آستان بهاران» شاعر همچنان در فراق وطن ناله های شکوه آمیز سر می دهد؛ می سوزد و
خاکستر می شود؛ اما یاد وطن از خاطر او نمی رود:

چون روی به سوی غربت آوردم / غم، بار دگر به دیدنم آمد /... من خانه
خود به غیر نسپردم / تقدیر، مرا ز خانه بیرون کرد / اکنون که دیار آشنایی
را / چون سایه خویش در قفا دارم / بینم که هنوز و همچنان با او / در خواب
و خیال، ماجرا دارم / این عشق کهن که در دلم باقی است / بنگر که مرا
چگونه مجنون کرد / (همان: ۸۲۰)

نوعی دیگر از «غم غربت» نیز هست که شاعر از زادگاه خود جدا، و این جدایی،
واکنش هایی را شامل می شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکانهای آشنا را در بر
می گیرد. (Archer, 1998, P, 407).

خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / گرچه گریند: «می گویند
روی ساحل نزدیک / سوگواران در میان سوگواران / قاصد روزان ابری،
داروگ، کی می رسد باران / (افشین وفایی، ۴۷)

هوشنگ ابتهاج (ه. ۱. سایه) نیز بر این باور چنین می سراید:

دیگر این پنجره بگشای که من / به ستوه آمدم از این شب تنگ / دیر گاهی
است که در خانه من خوانده خروس / وین شب تلخ عبوس / می فشارد به
دلم پای درنگ (همان، ۱۵۱)

م. سرشک نیز آرزو می کند ای کاش وطن را به مانند گل بنفشه می شد با خود به هر کجا که می خواهیم، ببریم:

ای کاش... / ای کاش آدمی وطنش را / مثل بنفشه ها / (در جعبه های خاک) / یک روز می توانست / همراه خویشتن ببرد هر کجا که خواست / در روشنایی باران / در آفتاب پاک / (همان، ۳۰۴)

گاه این غم غربت با اسطوره در می آمیزد و شاعر، کشور خود را به پهنای تاریخ در خاطر خود زنده می کند و با حسرت می سراید:

کجایی، ای دیار دور ای گهواره دیرین! /.../ دیار دور من! ای خاک بی همتای یزدانی / خیالت در سر «زردشت» و مهتر در دل «مانی»! / ترا ویران نخواهد ساخت فرمان تبهکاران / ترا در خود نخواهد سوخت آتشیهای شیطانی / اگر من تلخ می گریم، چه غم، زیرا تو می خندی / و گر من زود می میرم، چه غم، زیرا تو می مانی / بمان! تا دوست یا دشمن، ترا همواره بستاید / (مجموعه اشعار، ۹۲۳)

۲) کودکی و خردسالی

از نگاه لوکاج شاعر همواره به «عصر طلایی» خود می نگرد و در خاطرات خود «کودکی و خردسالی» خود را مرور می کند. از نظر فریدریش شلگل، کودکی، «دوره پهلوانان، عشق و افسانه پریان» است که شاعر رمانتیک به آن توجه ویژه، و با حسرت از آن ایام یاد می کند (سه پر، ۱۳۲).

سفر به دهکده سبز کودکی کردم / سفر به سایه پروانگان در آتش ظهر / سفر به قوس قزحهای زیر بال ملخ / سفر به خلوت بارانی شقایقها / ... دیار کودکی ام، سرزمین دوری بود / که چون سراب، درخشید و سوی خویشم خواند / دوباره شیطان، حوا، خدای بی همتا / - (کدام یک؟ نتوانم گفت) - / از آن بهشت دل آسودگی برونم کرد / (مجموعه اشعار، ۵۶۳)

سهراب سپهری نیز در «صدای پای آب» به دوران کودکی بر می گردد و این گونه از این ایام یاد می کند:

باغ ما در طرف سایه دانایی بود/ زندگی چیزی بود، مثل یک بارش عید،
یک چنار پرسار/ زندگی در آن وقت صفی از نورو عروسک بود/ یک بغل
آزادی بود/ (سپهری، ۱۳۷۴: ۲۷۵)

جالب اینجاست سپهری و نادرپور از «سنجاقک» در بازگشت به کودکی و خاطره فردی
سخن می گویند:

طفل پاورچین پاورچین / دور شد کم کم در کوچه سنجاقکها/ باز خود را
بستم، رفتم از شهر خیالات، سبک بیرون./ دلم از غربت سنجاقکها پر/
(همان: ۲۷۶)

نادر پور نیز گوید:

هنوز، روح گل از چشم روشن شبنم/ به آفتاب نظر می کرد/ هنوز
سنجاقک/ هوا نورد هراس آور بیابان بود/ فرودگاهش، اطراف جویباران
بود/ هنوز، دست زدن بیشه سپیداران/ هنوز، پیر شدن شیوه چناران بود/
(مجموعه اشعار: ۵۶۱)

مشیری نیز با دیدن در و دیوار و پنجره مدرسه، خاطرات دوران کودکی در مدرسه را برای
خود تداعی می کند؛ به یاد روزهایی که کیف زردی بر پشت و نیزه ای از قلم نی در
مشت.... می افتد و با تداعی این خاطرات می خواهد «تا مگر خود را پیدا کند»:

آمدم هفت سال از سرگذشتم را/ بشنوم - شاید/ از اشارتها ی یک در / از
نگاه ساکت یک پنجره، یک شیشه، یک دیوار/ در حرم، در کوچه، در بازار/
آمدم خود را مگر پیدا کنم/ کیف زرد کوچکی بر پشت/ نیزه ای از آن
قلمهای نی در مشت/ گوشها از سوز سرما سرخ/ آمدم - شاید- ناگهان در
پیچ یک کوچه/ چشم در چشمان مادر واکنم/ (مشیری، ۱۳۷۶: ۵۲۴).

نادرپور نیز خود را کودک دهساله ای می بیند و به یاد خانه ای می افتد که در یچه های
آن آبی بوده و حیاطش سبز که در آن دوران کودکی خود را گذرانده است:

به چشم کودک دهساله ای که من بودم/ هنوز خانه ما رو به چارسوی
جهان/ دریچه هایی با شیشه های آبی داشت/ هنوز ابر از آن می گذشت و
بر می گشت/ حیاط سبزش، آفاق آفتابی داشت/ (مجموعه اشعار: ۵۶۱)

سپس در ادامه، شاعر در دیار کودکی مانند کودکی مشیری دربه در به دنبال مادر و پدر می‌گردد تا شاید از آنان خبری باز یابد، اما فضای خانه، خالی از صدای مادر است:

دیار کودکی ام را قدم زنان دیدم / در آن قلمرو اوهام دربه در گشتم /
فضای خانه، تهی از صدای مادر بود / به کوچه آمدم و در پی پدر گشتم / از
این دو گمشده خود، نشان چه دیدم - هیچ / (همان: ۵۶۳)

در «سفیدوسپاه» از مجموعه «شام بازپسین» نادر نادرپور دوباره به دنیای کودکی بر می‌گردد و از بازیهای دوران کودکی خود (تيله بازی و تاب خوردن) یاد می‌کند و دوران کودکی را دوران «سبزی ضمیر» می‌خواند:

روزگار خردسالی من و جهان / سالیان خاکبازی من و نسیم / تيله بازی من و
ستارگان / تاب خوردن من و درخت با طناب و نور / (همان: ۶۶۷)

در ادامه، شاعر از قصه گفتن‌های «دایه» برای بچه‌ها سخن می‌گوید:

سالیان قصه‌های ناشنیده‌ای که دایه گفت / - قصه‌های دیو، قصه‌های
حور - / سالیان شیر و خط و سالیان طاق و جفت / سالیان گوجه‌های کال و
تخمه‌های شور (همان: ۶۶۸)

بتدریج حس نوشتار شاعر عمیقتر می‌شود و با بازگو کردن ایام دبستان، خاطرات درس و کلاس و مدرسه احساس لذت می‌کند:

سالیان خشم و سالیان مهر / سالیان ابر و سالیان آفتاب / سالیان گل - میان دفتر
سفید - / پر - میان صفحه کتاب - / سالیان همزبانی قلم / با مداد سوسمار اصل /
سالیان جامه‌های کازرونی چهار فصل / چهره‌های ساده عروسکی / سالیان
سبز / سالیان کودکی (همان: ۶۶۸)

۳) جوانی

یکی دیگر از کارکردهای خاطره فردی، هویت بخشی از فرد در دوره جوانی است. این همان حالت روانی است که خاطره شناسان آن را «تراکم خاطره» (Recollection) می‌نامند. طیف دیگر این حالت، کمبود خاطره است که روانپزشکان، آن را «فراموشی» (Fotgetting) می‌گویند. نادر نادرپور در شعر «ملال تلخ» از روزهای رفته در جوانی به حسرت یاد می‌کند:

در آن دو اشک که بر دامنم چکید و گذشت / نگاه کردم و دیدم غم
گذشته خویش / به یک نگاه در آن قطره ها روان دیدم / امید رفته و اندوه
بازگشته خویش / به یاد آن همه شبها و روزها که گریخت / مرا به دفتر دل،
نقش یادگاری ماند (همان: ۱۳۵)

رهی معیری نیز از جمله شاعران معاصر است که « حسرت جوانی» در آثار او برجستگی
سبکی دارد. او بارها بر جوانی از دست رفته، مویه می کند:

من جلوۀ شباب، ندیدم به عمر خویش / از دیگران، حدیث جوانی شنیده
ام / از جام عافیت، می نابی نخورده ام / وز شاخ آرزو گل عیشی نچیده ام /
موی سپید را، فلکم رایگان نداد / این رشته را، به نقد جوانی خریده ام /
(افشین وفایی: ۳۸۸)

پژمان بختیاری نیز از جمله شاعران مدرن است که « جوانی و گذشت آن» در اشعارش
جایگاه ویژه ای دارد:

دیدم به دست باد گلی نوشکفته را / گفتم: بین جوانی برباد رفته را / گل
گفت: غم مخور که مکدر نمی کند / دست زمانه روح به پاکی شکفته را / ...
تاریخ زندگی من غیر شکوه نیست / خوشتر که ناشنیده گذارم نگفته را
(همان: ۳۶۶)

نادرپور در « چراغ دور» از وسوسه های جوانی یاد می کند و تمنای جوانی را به زیبایی به
تصویر می کشد:

وقتی که من، جوان جوان بودم / شبها ستارگان / در جام لاجوردی براق
آسمان / چون تکه های کوچک یخ، آب می شدند / من با لبی به تشنگی
خاک / می خواستم که توبه پرهیز خویش را / مردانه در برابر آن جام بشکنم
(مجموعه اشعار: ۷۶۸)

« خمیر خام تخیل» و «عشق آتشین شقایق» ویژگیهای روحی روانی جوان را بخوبی به بیان
می آورد که اکنون در دسترس نیست:

در من خمیر خام تخیل را / بر آتش بلوغ جهان می پخت / ... من، عشق
آتشین شقایق را / در چشم دخترانه شبنم / خورشیدوار، تجربه می کردم / من،

لذت مکیدن سرخی را / از سینه برآمده قله سپید / در کام آفتاب جوان
می شناختم / (همان : ۷۷۰)

۴) معشوق

نوستالژی به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم می شود: نوستالژی فردی به لحاظ زمانی به نوستالژی فردی آنی و نوستالژی فردی مستمر تقسیم می شود (خدادادی، ۱۳۸۴ : ۵۲). در نوستالوژی فردی و آنی، نویسنده یا شاعر لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می کند، اما در نوستالژی فردی مستمر، شاعر یا نویسنده در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته خود می پردازد. حسرت برگزیده عاشقانه و دوری از معشوق یکی دیگر از ویژگیهای شعر نادرپور است. در « سرگذشت »، نادرپور به این حسرت عاشقانه این چنین می نگرد:

اینک، درون محبس شبها، من / سر می کنم حدیث جدایی را / تاکی به
شامگاه گرفتاری / جویم فروغ صبح رهایی را / سر می نهم به دامن تنهایی / تا
در نگاه چشم وی آویزم / وز آتشی که روشنی دل بود / بار دگر، شراره
برانگیزم (همان: ۱۰۶)

شاید زیباترین « حسرت عشق » متعلق به فریدون مشیری باشد که نام شاعر را برای همیشه جاودان کرد. این شعر با واژه «مهتاب» شروع می شود. اگرچه سخن مشیری در یک شب مهتابی است، اما آدمی ناخودآگاه گمان می برد که نام « معشوق » اوست که بدون او در کوچه « شب مهتابی » قدم گذاشته و به یاد خاطرات آن شبها که با مهتاب در شب مهتاب، خاطرات خوشی را سپری کرده است و اکنون حسرت آن را می خورد، می افتد و با تمام وجود به دنبال او می گردد تا بتواند عطش حسرت خود را با دیداری فرو نشاند:

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم، خیره به
دنبال تو گشتم / شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم / شدم آن عاشق
دیوانه که بودم / (مشیری، ۴۰۲)

سپس شاعر در پایان این شعر زیبا بعد از یادآوری خاطراتش به نقطه جدایی از معشوق می رسد:

رفت در ظلمت غم، آن شب و شبهای دگر هم / نگرفتی دگر از عاشق آزرده
خبر هم / تکتی دیگر از آن کوچه گذرهم... / بی تو، اما به چه حالی من از
آن کوچه گذشتم / (همان: ۴۰۵)

نادرپورد «برگور بوسه ها» دوباره به حسرت دوری از معشوق می پردازد و دردمندانه از
آن ایام یاد می کند:

شب در رسید و شعله گوگردی شفق / بر گور بوسه های تو افروخت آتشی /
خورشید تشنه خواست که نوشد به یاد روز / آن بوسه را که ریخته از کام
مهوشی / چون سایه ای که پرتو ماه آفریندش / پیوند خود ز ظلمت شبها
گسیختی / اینجا مزار گمشده بوسه های تست / وان دورتر، خیال تو بنشسته بی
گناه / من مانده ام هنوز درین دشت بی کران / تا از چراغ چشم تو گیرم
سراغ راه / (مجموعه اشعار: ۱۲۲)

۵) پیری و اندیشیدن به مرگ

یاد پیری و ایام پر محنت آن، یکی دیگر از زمینه های روانشناسی شعر نادرپور است.
نادرپور در «ابر» از پیری و درماندگی خود می گوید و اینکه «فریاد» را باید «درون دل،
خاک» کرد:

دیگر نه آتشی است، نه داغی، نه سوزشی / فریاد من درون دلم خاک
می شود / دیگر زمان به گریه من خنده می زند / اشکم به یک اشاره او پاک
می شود / پیری رسیده است / درختان خمیده اند / مرغایان شاد به ماتم
نشسته اند / آبادی از جهان خدا رخت بسته است / ویرانه ها به ماتم عالم
نشسته اند / (مجموعه اشعار: ۳۰۶)

در ادامه، نادرپور از جوانی به «بهار مرده» یاد می کند و از اینکه نمی تواند «سبوی باده لذت»
را تهی کند، افسوس می خورد:

من بر بهار مرده خود گریه می کنم / اما کسی به گریه من دل نمی دهد /
جز بوته های هرزه گلهای بی نشاط / این دانه های ریخته حاصل نمی دهد /
دیگر سبوی باده لذت تهی شده / دیگر زمان خنده مستی گذشته است / زان
پس که شادی از دل من پر کشیده است / اندوه، سوی لانه خود بازگشته
است / (همان: ۳۰۷)

بی تردید، پیری « غروب غم انگیز زندگی » است و انسان حس می کند همه چیز چون «سایه» در حال گذر است. نادرپور در « تک درخت » به این حالت روحی روانی به شکل ماهرانه ای پرداخته و پیری را بی نقاب کرده است:

تنها درین غروب غم انگیز زندگی / افتاده ام چو سایه گمگشتگان به راه /
لرزم چو شاخ و برگ نهالان نیمه جان / در زیر تازیانه باران شامگاه / بس
روزها که شعله نارنجی شفق / سوزاندم در آتش رنگین خویشتن / چون در
رسد کبوتر ماه از فراز کوه / گنجاندم به سایه غمگین خویشتن / (همان : ۱۵۵)
« مرگ » نیز نوعی خاطره جمعی است که در خاطره قومی هر روز تکرار می شود. نادرپور
در « دیگر نموده هیچ » به این روانشناسی مرگ توجه می کند:

در جستجوی مرگ / تنها شدم ، گریختم از خود، گریختم / تا شاید این
گریختنم زندگی دهد (همان : ۱۶۵)

فروغ فرخزاد از نوستالژی مرگ به زیبایی سخن گفته و « مرگ » را به پرواز کبوتر مانند
کرده است:

دلیم گرفته است / دلیم گرفته است / کسی مرا به آفتاب / معرفی نخواهد گرد /
کسی مرا به میهمانی گنجشک ها نخواهد برد / پرواز را به خاطر بسپار / پرنده
مردنی است / (افشین وفایی: ۲۸۰)

۶) دوری از بهشت

نوستالژی دوری از « بهشت و روح ازلی » یکی دیگر از ویژگیهای روانشناسی است. در این
حالت شاعر احساس می کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این
« غریستان » زندگی می کند. او مرتب احساس « تنهایی » می کند و در جستجوی «
آرمانشهر» است:

خورشیدوماه- باد کنکهای سرخ وزرد / در آسمان خالی، پرواز می کنند / و
روزها و شبها - این سکه های قلب - در دستهای چرکین، ساییده می شوند /
دیگر، صدای خنده گلها / الهام بخش پنجره ها نیست / ... نقاش
خانگی / پیوسته، نقش خود را در قاب آئینه / میز تکرار می کند / گلهای کاغذی / و

میوه های ساختگی را / در ظرفها و گلدانها جا می دهد / او، عاشق «طبیعت

بی جان است» / (مجموعه اشعار: ۴۷۸)

بدیهی است در چنین حالتی، دنیا و هر چه بدان تعلق دارد، تیره و تار است و هیچ چیز مایه خوشحالی نمی شود:

هان، ای خدا، شبان سیه را فرست / تا ننگ وحشیان زمین را نهد / بر
دشتهای سیاهی شب را بگستران / تا کشتگان بیگنیش سایبان کنند / این
گورهای نو که دهان باز کرده اند / تا لقمه های گمشده را در گلو برند /
فردا به جانیان و خسان روی می کنند / تا طعمه های تازه خود را فرو برند /
(همان: ۱۴۷)

سهراب نیز در آثار خود، بارها و بارها از شهری آرمانی سخن می گوید که مطلوب شاعر است و از اینکه آن شهر دور است، احساس دلتنگی می کند:

من ندیدم دهشان / بی گمان پای چپرهاشان جای پای خداست / ماهتاب
آنجا می کند روشن پهنای کلام (هشت کتاب: ۳۴۷)

سهراب در این منظومه، مردم آن سرزمین اکتشافی (ناکجا آباد) را «مردم بالادست» ده بالادست» و «مردم سررود» معرفی می کند:

بی گمان در ده بالا دست، چینه ها کوتاه است / غنچه ای می شکند، اهل
ده با خبرند / چه دهی باید باشد / کوچه باغش پر موسیقی باد / مردمان سر
رود، آب را می فهمند / گل نکرده اش، ما نیز / آب را گل نکنیم / (همان: ۳۴۷)

جالب اینجاست، نادرپور نیز از «ده» چنین تصویری دارد. او هم به مانند سپهری از ناکجا آباد به «ده» تعبیر می کند:

جوی بزرگ دهکده زادگاه من / کز کوچه خاکی و خاموش می گذشت /
آبی به روشنایی باران داشت / وز لابه لای توده انبوه خار و سنگ / خندان و
نغمه خوان / سیری بسان باد بهاران داشت / در عمق آفتابی او: رنگ ریگها /
(با طیفهای نیلی و نارنجی کبود) / نقشی به دلربایی فرش آفریده بود /
(مجموعه اشعار: ۹۳۸)

۷) برگشت به اسطوره

یکی از جنبه‌های خاطره جمعی، گذشته دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری یک قوم است. گذشته پرشکوه ایران، بازگشت به عهد باستان، دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های نامیرا، رستم و زال، زرتشت و مزدک همه و همه الهامبخش شاعران بزرگ ایران بوده و هست. این دلتنگی نسبت به سنت و یا گذشته‌های دور، زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در جامعه شکل گرفته باشد. بی تردید، اخوان ثالث در میان شاعران معاصر از این حیث برجستگی ویژه‌ای دارد. نادرپور در «خطبه زمستانی» بازگشتی نوستالژیک به ایران باستان دارد:

**ای معنی غروب/ ای نقطه طلوع و غروب حماسه‌ها/ ای کوه پرشکوه
اساطیر باستان. ای خانه قباد/ ای آشیان سنگی سیمرخ سرنوشت/ ای سرزمین
کودکی زال پهلوان/ ای قله شگرف/ ای گور بی نشانه جمشید تیره روز/ ای
صخره عقوبت ضحاک تیره جان/ (همان: ۹۱۴)**

در منظومه «از اهرمن تا تهمتن» نادرپور در خاطره جمعی و قومی، خود را به کاووس اسطوره‌ای مانند می‌کند:

**من امروز، کاووسی شوریده بختیم/ که گم کرده ام راه مازندران را/ به
رستم بگویند تا بر گشاید/ طلسم فروبسته هفتخوان را / (همان: ۸۸۹)**
سیاوش کسرای نیز بازگشت به اسطوره‌ها یکی از ویژگی‌های شعری اوست. او در بزرگداشت «آرش کمانگیر» می‌گوید:

**کودکانم! داستان ما ز آرش بود/ او به جان خدمتگذار باغ آتش بود/
روزگار تلخ و تاری بود/ بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره / دشمنان
برجای ما چیره / شهر سیلی خورده هذیان داشت/ بر زبان بس داستانهای
پریان داشت/ زندگی سرد و سیه چون سنگ / روز بدنامی /
(افشین وفايي: ۱۳۴)**

کسرای بعد از تصویر ناامیدها و تیرگیها به آرش کمانگیر می‌پردازد و او را نماد و نمود اسطوره درخشان تاریخ ایران می‌نامد:

باغهای آروز بی برگ/ آسمان اشکها پربار/ گرم رو آزادگان دربند/...
انجمنها کرد دشمن/... آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش/ کار صدها
هزاران تیغه شمشیر کرد آرش (همان: ۱۴۴)

شفیعی کدکنی نیز در نوستالژی اسطوره، اشعار زیبا و ماندگاری دارد. او از دیدن «کاشی کهنه»، که در پیشانی بنایی تاریخی جای گرفته به یاد تاریخ درخشان و تابناک کشورش می افتد:

تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا؟ / - تا بدانجا که فرو می ماند/ چشم از دیدن و/ لب نیز ز گفتار مرا/ لاجوردین افق صبح نشابور هری ست/ که درین کاشی کوچک متراکم شده است/ می برد جانب فرغانه فرخار مرا/ گرد خاکستر حلاج و دعای مانی/ شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت/ پوریای ولی، آن شاعر رزم و خوارزم/ می نمایند درین آینه رخسار مرا (افشین وفایی: ۳۱۴)

فریدون مشیری نیز در شعر «خروش فردوسی» ضمن بازگشت به دوران اسطوره با بهره گیری از داستانهای شاهنامه به زنده سازی اسطوره های ایران می پردازد:

هنوز یادم هست/ چارسالم بود/ که با نوازش سیمرخ/ به خواب رفتم/ به بانگ شبهه رخس/ ز خواب می جستم/ چه مایه شوق به دیدار موی زالم بود/ به خواب و بیداری/ لب از حکایت فرو نمی بستم (مشیری: ۱۱۳۰)

شاعر در ادامه با آوردن چهره های حماسی نظیر فریدون، کاوه، ضحاک، آرش، اسفندیار، افراسیاب و... شعر خود را آکنده از عناصر ملی می کند؛ دلش به یاد اسطوره ایران، فریدون، پر می زند و بیزاری و نفرت خود را از ضحاک، این چنین بیان می کند:

دلم برای فریدون و کاوه پر می زد/ حکایت ضحاک/ همیشه مایه بیزاری و ملالم بود/.../ چه روزها و چه شبها در آسمان و زمین/ نگاه من همه دنبال تیر «آرش» بود/ (همان: ۱۱۳۰)

۸) نوستالژی از دست دادن یکی از اعضای خانواده یا دوستی دیرینه

نادر پور در منظومه «درچشم دیگری» از این نوستالژی به زیبایی یاد می کند:

در ماهتاب خاطره می بینمت هنوز/ با آن شکنج زلف که افشاندن ای به دوش/ گاهی به ناز می گذری از برابرم/ تا از درون برانگیزی ام خروش/

می بینمت که گام فرا می نهی به پیش / در جامه ای سپید که پوشانده
پیکرت / پیراهنی که دوخته ای از حریر ابر / چون آبشار نور فرو ریزد از
پرت / (مجموعه اشعار: ۱۰۹)

در شعر «برگور بوسه ها» نادرپور به یاد عزیزی از دست رفته مویه می کند و با یادآوری
خاطرات او، غم درونی خود را بیان می کند:

ماندم بر آن مزارو شب از دور پر گشود / تک تک بر آمد از دل ظلمت، ستاره
ها / (خواندم ز دیدگان غم آلود دختران / از آخرین غروب نگاهت اشاره /
چون برگ مرده ای که در افتد به پای باد / یاد تو با نسیم سبک خیز شب
گریخت / و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود / پژمرد و در سیاهی
شب چون شکوفه ریخت. / ... دیدم ترا که رفتی و آمد مرا به گوش / آوای
پای رهگذری در سکوت و بیم / (همان: ۱۲۰)

فریدون مشیری درباره مادرش (اعظم السلطنه) یادداشتهای بسیاری دارد. در کتاب «آه
باران» شعری دارد به نام «مادرو نرگس» که در قالب چهار پاره شیفتگیهای مادرش به گل
نرگس را می سراید و به خاطره انگیزی این گل اشاره می کند (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۳۴):
مادرکم - شادروان - چون نسیم / شیفته نرگس شیراز بود / «مادر» و «
نرگس» دو نسیم لطیف / در چمن خانه به پروانه بود / نیست عجب، گر نفس
نرگسم. این همه جادویی و جان پرورست / بویی از آن آیت خوبی در
اوست / راست بگویم! نفس مادر است! / (مشیری: ۲۵۳)

شهریار نیز به یاد مادر، این چنین تألمات روحی خود را بیان می کند:

نه او نمرده است که من زنده ام هنوز / او زنده است در غم شعر و خیال
من / میراث شاعرانه من هر چه هست از اوست / کانون مهر و ماه مگر
می شود خموش / آن شیر زن بمیرد؟ او شهریار زاد / «هرگز نمیرد آن که
دلش زنده شد به عشق» (افشین وفایی: ۵۵)

احمد شاملو نیز در «مرگ نازلی» به این نوستالژی گرفتار است و تأثر خود را این چنین
بازگو می کند:

نازلی، بهار خنده زد و ارغوان شکست / در خانه، زیر پنجره، گل داد یاس پیر
/ دست از گمان بدار! / با مرگ نحس پنجه میفکن! / بودن به از نبود شدن،

خاصه در بهار / نازلی سخن نگفت: / سرافراز / دندان خشم بر جگر خسته
 بست و رفت / نازلی! سخن بگو! / مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را. در
 آشیان به بیضه نشسته است! / (همان : ۹۸)

نتیجه

نقد روانشناسانه (psychological) حاصل پیشرفت علم روانشناسی در اوایل قرن بیستم است. در این نوع نقد، تأثیر فعالیت ضمیر ناخودآگاه نویسنده و شاعر در طول کار آفرینش هنری مطالعه می شود و چگونگی پیدایش و تکوین اثر در ذهن هنرمند و هم چنین شخصیت‌های پرداخته تخیل او مورد بررسی قرار می گیرد. از نظر روانشناسان، اثر هنری امیال سرکوفته ناخودآگاه وانگیزه های ذهنی هنرمندرا آشکار می کند و کار منتقد، کشف آنها از طریق بررسی اثر هنری است. در این شیوه بدیهی است که منتقد، کار روانکاو را انجام می دهد. از برجسته ترین روانکاوان و روانشناسان در زمینه نقد ادبی «کارل گوستاو یونگ» است که نظریه «روانشناختی تحلیلی» او بسیار معروف است. در روانشناسی یونگ، اصطلاحات مهمی چون ناخودآگاه جمعی، فردی، درونگرایی، برونگرایی، صوراساطیری و.... مطرح است.

یونگ، «ناخودآگاه جمعی» را مخزن خاطرات قومی می دانست. در نظر او انسان متمدن، افسانه های اساطیری و اعتقادات ماقبل تاریخی را در ضمیر ناخودآگاه حفظ کرده است و این اعتقادات را در آثار خود نشان می دهد و کار منتقد، بازیابی و کشف آن است. امروزه ادبیات در غربت جایگاه ویژه ای در نقد روانشناسی پیدا کرده است. نادر نادرپور از جمله شاعران موفق و تأثیر گذار معاصر است که به لحاظ روحی و روانی دارای سبک و شیوه رمانتیک است. در شعرهای او غم و اندوهی عمیق موج می زند که از ابعاد مختلف قابل بررسی است. بی گمان برجسته ترین شعرهای نادرپور، شعرهای در تبعید است که غم و اندوه او را در دوری از وطن به زیبایی ترسیم می کند. در این مقاله علاوه بر نوستالژی دوری از وطن به سایر موارد غم و حسرت در آثار نادر نادرپور و برخی شاعران معاصر از دیدگاه نقد روانشناسانه پرداخته شده است.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱) اخوان ثالث، مهدی: (۱۳۶۹) **آخر شاهنامه**، تهران: انتشارات مروارید، چ نهم.
- ۲) خدادادی، معصومه، (۱۳۸۳)، **نوستالژی در شعر زنان شاعر معاصر**، پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۳) دستغیب، عبدالعلی: (۱۳۷۳) **نگاهی به مهدی اخوان ثالث**؛ تهران: انتشارات مروارید.
- ۴) سپهری، سهراب: (۱۳۷۴) **هشت کتاب**، چ سیزدهم، تهران: کتابخانه طهوری
- ۵) سید حسینی، رضا: (۱۳۶۶) **مکتب های ادبی**، تهران: انتشارات نیل.
- ۶) شاکری یکتا، محمد علی: (۱۳۸۳) **زندگی و شعر فریدون مشیری**، ۲ جلد. تهران: نشر ثالث
- ۷) شاملو، سعید: (۱۳۷۵)، **آسیب شناسی روانی**. تهران: انتشارات رشد، چ ششم.
- ۸) مشیری، فریدون؛ (۱۳۷۶) **زیبای جاودانه**. تهران: انتشارات سخن.
- ۹) نادرپور، نادر: (۱۳۸۱) **مجموعه اشعار**، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۰) وفایی، محمد افشین: (۱۳۸۶) **صد شعر از این صد سال**؛ تهران: انتشارات سخن

مقالات

- ۱- سه یر، ولووی میشل: (۱۳۸۳)، **رومانتیسیم و تفکر اجتماعی**، «ارغنون» تهران: شماره ۲، انتشارات سازمان
- ۲- ریکور، پل: (۱۳۷۴) **خاطره، تاریخ و فراموشی**، فصلنامه گفتگو، شماره ۸، تابستان ۸۲

ب: فهرست منابع انگلیسی

1. Archer, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998). Duration of Homesickness Scale. *British Journal of Psychology*. 89.205.
2. Ray, Yveline, *memoire, oubliette, nostalgia en therapie: va demander a mammy elle te recontera* 1996, *Journal – Article*.
3. Vantilburg & M.A.L. (1997). The psychological context of homesickness. In M.A.L. Vantilburg & A. J.J. M. Vingerhoets (Eds). *Psychological aspects of geographical moves:*

homesickness and acculturation stress, 39. Tilburg University press.